

به تهران و آن جاست که خانواده اش او را می یابند. به گفته خودش ۴ ماهی را که در نایبایی به سر می برد و از خانواده اش بی خبر بود، بسیار سخت گذشت. پس از آن نیز تاکنون هم با مشکل بینایی روبه روست و هم مشکلات ریوی. تاکنون چندین بار عمل جراحی پیوند قرنیه بر روی هر دو چشمش انجام شده است و هنوز تار می بیند. او نیز یکی از ۹ هزار جانباز شیمیایی استان اصفهان است و یکی از ۹۰۰ جانبازی که وضعیت وخیمی دارند. می گوید: هنوز بچه ها را می بینم، هم دوره ای هایم را بیش از همه جوادی را، همه ظاهرا عوض شده اند ولی سیرتشان تغییر نکرده، هنوز فداکارند و جانباز. هنوز دوستدار کشور هستند و از جان گذشته برای نظام. در بین صحبت یار دیرینش هم وارد



هم افزایی جانبازان شیمیایی استان اصفهان

از نبرد در جبهه تا فعالیت برای صلح

می شود؛ «عباس جوادی»، همه خاطراتشان مثل هم است چون همه جا با هم بودند و حتی مجروح شدنشان هم مثل هم بود می گوید ما رفته بودیم جبهه که برنگردیم. اصلا به فکر برگشت نبودیم. دل کنده بودیم پیش از رفتن حتی حقوق ۲ هزار و سیصد تومانی جبهه را هم نمی گرفتیم. اکنون هم که برای درمان باید پول بدهیم باز هم خیالی نیست. ما با خدا پیمان بسته ایم. جوادی در این بین بیکار ننشسته، با کمک دوستان و هم دوره ای هایش یک N.G.O افتتاح کرده اند که در زمینه گسترش و تبلیغ صلح و بشر دوستی فعالیت می کند و در بحث های درمانی از تجارب یکدیگر استفاده می کنند و به هم مشورت می دهند. به طور خلاصه فعالیت های خوبی در خصوص خدمات رسانی به جانبازان به خصوص جانبازان شیمیایی دارند. در نهایت هم می گوید: شهید «باکری» در سال ۶۱ گفت: رزمندگان اسلام پس از دفاع مقدس به سه گروه تقسیم می شوند؛ یک گروه بی خیال و بی تفاوت. یک گروه پشیمان و گروه سوم خون دل می خورند. خوشحالیم که، در گروه سوم جای گرفته ایم و تا زنده ایم تغییر نخواهیم کرد.

از ۹ سالگی یعنی همان اوایل آغاز دفاع مقدس شور جبهه و نبرد با دشمن رهايش نمی کرد تا آن که در سال ۶۴ که در سن ۱۵ سالگی یک دوره آموزشی را می گذراند از اعزامش به جبهه خودداری می کنند ولی خیلی دلش می خواست به پدر و عموهایش پیوندد تا آن که در سال ۶۵ سرانجام به هورالعظیم اعزام می شود و همان جا یک ترکش او را مجروح می سازد و چند ماهی بستری می شود. «حمید مزروعی» از آن دسته جانبازانی است که پیش از مجروح شدنش با وجود سن کم با سماجت فراوان قصد حضور در خط مقدم را داشته. لذا پس از آن که بهبودی می یابد او را به گردان محمد رسول... می فرستند که در آن زمان سرریز دیگر گردان ها را به آن جا می فرستادند. «عباس جوادی» دوست و یار دیرینه اش که همه جا با هم بودند از این وضعیت ناراضی

...تاکنون هم با مشکل بینایی روبه روست و هم مشکلات ریوی. تاکنون چندین بار عمل جراحی پیوند قرنیه بر روی هر دو چشمش انجام شده است و هنوز تار می بیند.



است و به حمید می گوید: باید از این گردان برویم. این جا کلاس ندارد. با همین طرز فکر آن ها چند بار از گردان فرار می کنند و هر بار آن ها را می یابند و باز می گردانند به گردان. تا آن که در عملیات کربلای ۴ که عملیات لو می رود آن ها را در خط عملیاتی شلمچه مستقر می کنند. عراق پیش از آن، منطقه را بمباران شیمیایی کرده بود و با وجود آن که اعلام کرده بودند منطقه پاک شده است، تنها یک روز بعد حال افراد گردان بد می شود و معلوم می شود که بمباران از نوع گاز مخلوط بوده و کاملا خنثی نشده است. در اولین مراحل بینایی شان را از دست می دهند ولی پس از مدتی درمان در اهواز به تدریج بینایی شان برمی گردد ولی نه کاملا تا زمانی که حمید در بیمارستان بستری است کسی از او خبری ندارد تا آن که اعزام می شود